

جستاری در ماهیت فقه الاخلاق حکومتی

اسحق عظیمی

کارشناسی ارشد علوم حدیث

مجتبی صانعی کرمانی

مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم

محمد دهقان

دکترای قرآن و حدیث

چکیده

فقه در دین از منظر آیات قرآن و روایات، شامل فهم مسائل دین در تمام عرصه‌ها می‌شود و برای عینیت‌بخشی به آن باید فهم و استنباط روشمند از منابع دینی، همان‌گونه که در احکام عملی رایج است، در ساحت‌های دیگر دین از جمله اخلاق نیز گسترش یابد. لذا فقه اخلاق، فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی از منابع معتبر دینی است. درباره مسائل اخلاقی دو رویکرد وجود دارد: رویکرد فعلی که اعمال و رفتار انسان‌ها را ارزش‌گذاری می‌کند و رویکرد فاعلی که بر تزکیه نفس و تطهیر باطن انسان‌ها تأکید دارد. با توجه به این که در فقه احکام، ارزش‌گذاری افعال مکلفان وجود دارد، رویکرد فاعلی جهت تمایز فقه اخلاق از فقه احکام مناسب‌تر است.

فقه حکومتی، رویکرد و نگرشی به مسائل فقه بر مبنای وجود حاکم شرع در جامعه است. اگر فقه را به معنای اصطلاحی بگیریم، مسائلی را شامل می‌شود که عنوان «حاکم» در آن‌ها نقش دارد؛ اما اگر فقه را به معنای عام فهم مسائل دین بدانیم تمام مسائل دینی مرتبط با عنوان «حاکم» را شامل می‌شود. لذا فقه اخلاق حکومتی، فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی مرتبط با عنوان «حاکم» از منابع معتبر دینی است و شامل وظایف اخلاقی حاکم و کارگزاران حکومتی در رابطه با خود (به‌عنوان حاکم و کارگزار) و درباره جامعه و همچنین وظایف اخلاقی افراد جامعه نسبت به حاکم و دستگاه حاکمیت است و غایت آن هم تطهیر باطن و تزکیه نفس انسان‌ها با انجام وظایف اخلاقی مرتبط با عنوان «حاکم» است.

واژگان کلیدی: فقه، اخلاق، فقه اخلاق، مسائل اخلاقی، فقه حکومتی، حاکم شرع.

مقدمه

جامعیت دین اسلام اقتضا دارد تعالیم هدایت‌بخش آن در ساحت‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته و با روشی منضبط و قاعده‌مند استنباط شود و در مرحله عمل نیز به درستی اجرا گردد. آموزه‌های ارزشی و اخلاقی اسلام، گستره وسیعی از آیات و روایات را در برمی‌گیرد و در پرتو این آموزه‌ها می‌توان سبک زندگی مؤمنانه را در قالب نظامی منسجم به نمایش گذارد. از این‌رو سخن گفتن از فقه اخلاق امری موجه و درخور تأمل خواهد بود.

از سویی دیگر، ورود اخلاق به مسائل حکومت‌داری در جامعه اسلامی می‌تواند آرمان تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی را به حقیقت نزدیک کند. لذا فقه اخلاق حکومتی عرصه‌ای جدید برای پرداختن به مسائل اخلاقی مرتبط با حکومت در چارچوب استنباط روشمند فقهی خواهد بود. برای دستیابی به ماهیت فقه اخلاق حکومتی، می‌توان به دو شیوه عمل کرد: روش نقلی و روش منطقی. در روش اول تلاش می‌شود مراد کسانی که این اصطلاح را به کار گرفته‌اند تبیین، تحلیل و جمع‌بندی شود؛ و در روش دوم، با تجزیه و تحلیل منطقی اجزای عبارت «فقه اخلاق حکومتی»، نتیجه ترکیب آن‌ها به دست می‌آید. شیوه نخست برای واژه‌ها و ترکیب‌هایی که سابقه زیادی دارند مناسب‌تر است. ولی شیوه دوم، مناسب با موضوعاتی است که سابقه چندانی در ادبیات علمی ندارند. البته باید توجه داشت که در این‌جا نیز فقط برای عبارت مرکب، این شیوه به کار می‌رود؛ اما برای اجزای مرکب، همان شیوه اول مورد توجه است. زیرا هنگامی که موضوعی جدید مطرح می‌شود، صاحب‌نظران در طرح ترکیب‌های جدید تلاش می‌کنند آن را حتی‌الامکان در قالب اصطلاحات موجود مطرح کنند و به کاوش و پژوهش درباره آن بپردازند. ترکیب دو یا چند اصطلاح پرسابقه، معمولاً برای نمایاندن یک اصطلاح جدید مناسب‌تر است. فقه اخلاق حکومتی از این‌گونه واژگان است. در این ترکیب، واژه‌های «فقه»، «اخلاق» و «حکومت» هر سه از اصطلاحات پرسابقه هستند و باید ترکیب منطقی آن‌ها را با رعایت حداکثری اصول لفظی، کاوش و بررسی کرد. بنابراین، در این پژوهش برای دستیابی به ماهیت فقه اخلاق حکومتی، به تحلیل و ترسیم اجزای ترکیبی آن پرداخته می‌شود.

یک) مفهوم‌شناسی

۱. فقه

- فقه در لغت: لغت‌شناسان در تبیین مفهوم «فقه» به چهار دسته کلی تقسیم می‌شوند: الف. غالب لغوی‌ها فقه را به معنای مطلق فهم، علم و آگاهی دانسته‌اند (زهری، ۱۴۲۱، ۵: ۲۶۳). ب. برخی دیگر فقه را به معنای علم به دین می‌دانند (فراهیدی، ۱۴۱۹، ۳: ۳۷۰). این معنا، تمام حوزه‌های دین را شامل می‌شود. ج. برخی دیگر فقه را به فهم با تأمل و تفکر معنا نموده‌اند (عسکری، ۱۴۰۰: ۸۰). د. برخی از لغوی‌های معاصر هم فقه را به معنای فهم همراه با دقت و تأمل دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ۹: ۱۲۳).

گرچه در ظاهر، قول سوم و چهارم یکی هستند؛ ولی باید دانست که صاحب «التحقیق» تأمل و دقت را در یک معنا به کار برده است؛ اما مراد صاحب «الفروق فی اللغه» از واژه «تأمل»، تفکر است. زیرا در ادامه می‌گوید: «لهذا لا يقال إن الله يفقه لأنه لا يوصف بالتأمل» و نمی‌توان گفت مراد او از تأمل، دقت است؛ بلکه مراد، تفکر برای کشف معلومات جدید است؛ چنان‌که صاحب مجمع‌البحرین، تفکر و تأمل را به یک معنا دانسته است (طریحی، ۱۳۷۵، ۳: ۴۴۴).

- فقه در لسان قرآن و روایات: در قرآن دو کاربرد برای فقه وجود دارد: معنای لغوی (فهم) و معنای شرعی (فهم مجموعه معارف دینی).

الف. فقه به معنای فهم: مانند «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ الْأَيْسِجُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴)؛ و هیچ‌چیز نیست مگر آن‌که شاکرانه او را تسبیح می‌گویند ولی شما تسبیح آنان را در نمی‌یابید. طریحی در مجمع‌البحرین در تبیین این آیه، فقه را به مطلق فهم معنا می‌کند (طریحی، همان، ۶: ۳۵۵).

ب. فقه به معنای فهم معارف دینی: مانند «فَلَوْلَا نَفْرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَبَتَّهَوُا فِي الدِّينِ» (توبه: ۱۲۲)؛ چرا از هر فرقه‌ای از آنان گروهی رهسپار نشوند که به تفقه در دین پردازند. علامه طباطبایی در تبیین معنای تفقه در این آیه می‌فرماید: «مراد از تفقه فهم جمیع معارف دینی از اصول و فروع است نه خصوص احکام عملی» (طباطبایی، ۱۴۰۲، ۹: ۴۰۴).

فقه در روایات نیز دو کاربرد دارد: معنای لغوی و معنای شرعی.

الف. معنای لغوی (فهم): مانند حدیثی از امام صادق(ع) که در بخشی از آن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ بَنِي آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا... فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَ يَقْفَهُ وَ يَفْهَمُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۳۹).

ب. معنای شرعی (بصیرت در دین): مانند «مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتَقِيهَا عَالِمًا» (صدوق، ۱۳۶۲، ۲: ۵۴۱). شیخ بهایی در شرح این حدیث می‌فرماید: «مراد از فقه در این حدیث معنای لغوی آن یعنی فهم نیست؛ چرا که این معنا مناسب با مقام نیست. همچنین مراد، استنباط احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی نیست. زیرا این معنایی جدید است؛ بلکه مراد، بصیرت در امر دین است و فقه در حدیث، اغلب به این معنا به کار رفته است و فقیه کسی است که دارای این بصیرت باشد» (شیخ بهائی، ۱۹۹۵: ۷۲).

با این بیان روشن می‌شود که در فرهنگ قرآن و اهل بیت(ع) «فقیه» به کسی اطلاق می‌شود که دارای فهم و بصیرت در امر دین باشد، چه در احکام عملی و چه در مسائل اعتقادی و اخلاقی.

لازم به ذکر است که در قرآن و حدیث، غالباً ماده فقه و مشتقات آن با قید «فی الدین» آمده است؛ لذا به نظر می‌رسد که «فقه» در این موارد، به معنای لغوی «فهم» به کار رفته است و تقیید آن به معارف دینی، از قرائنی چون «فی الدین» به دست می‌آید.

- **فقه در اصطلاح فقها و اصولیان:** در کلمات بیش‌تر فقها و اصولیان، فقه چنین تعریف شده است: «علم به احکام شرعیه فرعیه که از طریق ادله تفصیلیه به دست می‌آید» (طوسی، ۱۴۱۷، ۱: ۲۱). با قید «فرعیه» اصول دین و اصول فقه خارج می‌شود و با قید «ادله تفصیلیه» آشنایی مقلد به احکام فرعی خارج می‌شود. لذا علم مقلد به فتاواي مرجع تقلیدش «فقه اصطلاحی» محسوب نمی‌شود.

۲. اخلاق

- **اخلاق در لغت:** «اخلاق» صیغه جمع بر وزن أفعال است که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» می‌باشد و در لغت به طبع، سرشت، سنجیه و عادت معنا شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۰: ۸۶)؛ اعم از این‌که سنجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد مانند جوانمردی و دلیری، یا زشت و ناپسند باشد مثل فرومایگی و بزدلی (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱۹). در مقابل آن، خُلُق به صورت ظاهری انسان گفته می‌شود که با چشم قابل رؤیت است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۵: ۲۵۷).

- اخلاق در روایات: واژه اخلاق در روایات، گاهی بر صفت و حالتی در نفس انسان اطلاق شده است؛ چه صفت پسندیده مانند قناعت و حیا (کلینی، ۱۴۰۷، ۲: ۵۶) و چه صفت ناپسند مانند بخل و طمع (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۵: ۳۶۹) و گاهی هم بر فعلی که از انسان صادر می‌شود اطلاق شده است؛ چه فعل نیک مانند صدق حدیث و ادای امانت (کلینی، همان) و چه فعل بد مانند کذب (ابن‌شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۲۴). بنابراین، کاربرد واژه اخلاق در روایات، منحصر در صفات باطنی نیست؛ بلکه برخی از افعال نیز خُلق شمرده شده‌اند و اخلاق در مورد خودشان به کار رفته است نه به واسطه صفات باطنی که این افعال از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند.

کاربرد اخلاق در روایات از جهتی دیگر نیز قابل تقسیم است. گاهی صفات و افعال بدون انتساب به شخصی خاص ارزش‌گذاری شده و به خُلق خوب و بد متصف گردیده‌اند؛ مانند روایتی از پیامبر (ص) که فرمودند: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ تَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَتُعْطَىٰ مِنْ حَرَمِكَ وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ» (کلینی، همان: ۱۰۷) و گاهی نیز به عنوان اخلاق شخص یا قومی خاص معرفی شده‌اند؛ مانند حدیثی از امام کاظم (ع) که فرمودند: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَطُّفُ وَالتَّطْيِيبُ وَحَلْقُ الشَّعْرِ وَكَثْرَةُ الطَّرِيقَةِ» (همان، ۵: ۵۶۷).

به نظر می‌رسد در کاربرد اول، مقصود اصلی ارزش‌گذاری نفس صفت یا عمل است و رسوخ یا عدم رسوخ آن‌ها مورد نظر نیست. لذا «تَحَفَّظُوا مِنَ الْكُذْبِ فَإِنَّهُ مِنْ أَدْنَى الْأَخْلَاقِ قَدْرًا» (ابن‌شعبه حرانی، همان) یعنی نفس «کذب» از پست‌ترین خُلق‌ها است و باید خود را از آن حفظ کرد و مراد، فقط اجتناب از نهادینه شدن کذب در انسان نیست؛ اما در کاربرد دوم، زمانی یک فعل یا صفت، اخلاق شخص یا قومی خاص شمرده می‌شود که صفت در آن‌ها راسخ شده باشد و فعل برایشان عادت شده باشد. مانند «السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ» (مجلسی، همان، ۶۸: ۳۵۵). یعنی سخاوت، صفتی راسخ و پایدار در پیامبران بوده است و «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السَّوَأُ» (کلینی، همان، ۶: ۴۹۵). یعنی مسواک زدن، عادت پیامبران (ع) بوده است و «مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ» (مجلسی، همان، ۲: ۶۲). یعنی جواب دادن قبل از شنیدن، عادت جاهلان است.

گاهی نیز در روایات، واژه اخلاق در مورد صفتی غیراختیاری و غریزی که خداوند در سرشت موجودات نهاده، به کار رفته است؛ مانند «تَبَارَكَ الَّذِي خَلَقَ الْحَيَّوَانَ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ وَجَعَلَهُمْ

فی قرار مکین ثم صیرهم متبائین فی الخلق و الأخلق» (مجلسی، همان، ۹۲: ۴۵۳) که مراد از اخلاق حیوانات، خصلتی غریزی است که خداوند در سرشت آن‌ها نهاده است.

- اخلاق در اصطلاح عالمان اخلاقی: واژه اخلاق در اصطلاح عالمان اخلاقی کاربردهای متفاوتی دارد که به مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم.

الف) صفات نفسانی راسخ: این معنا، رایج‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین اندیشمندان اسلامی است. ابوعلی مسکویه می‌نویسد: «اخلاق حالتی نفسانی است که بدون نیاز به تفکر و تأمل، آدمی را به سمت انجام کار حرکت می‌دهد» (مسکویه، ۱۴۲۶: ۱۱۵). فیض کاشانی نیز می‌نویسد: «اخلاق، هیئتی است استوار و راسخ در نفس که کارها به‌آسانی و بدون نیاز به تفکر و اندیشه از آن صادر می‌شوند» (فیض کاشانی، ۲۰۱۵: ۵۴). برخی نیز در تعریف خُلق، از عنوان «ملکه» بهره گرفته و آن را چنین تعریف می‌کنند: «خُلق، ملکه‌ای نفسانی است که باعث می‌شود به‌آسانی فعلی از نفس صادر شود، بدون احتیاج به تفکر و اندیشه» (طوسی، ۱۳۵۶: ۱۴۳). مرحوم نراقی در تعریف ملکه می‌گوید: «ملکه کیفیتی نفسانی است که به‌کندی زایل می‌شود؛ در مقابل «حال» که کیفیت نفسانی سریع‌الزوال است» (نراقی، بی‌تا، ۱: ۵۵). براساس این تعریف، خُلق اخص از ملکه است. زیرا قید «بدون احتیاج به فکر و اندیشه» به آن اضافه شده است؛ ولی این قید در تعریف ملکه وجود ندارد. لذا کیفیت نفسانی راسخی که موجب انجام فعل با فکر و تأمل باشد، ملکه است؛ ولی خُلق شمرده نمی‌شود.

ب) صفات نفسانی: گاهی منظور از اخلاق در اصطلاح اندیشمندان، هرگونه صفت نفسانی است که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود؛ چه پایدار و راسخ باشد و چه ناپایدار و غیرراسخ باشد. بنابراین، اگر شخص بخیلی، احیاناً بذل و بخششی کند، این کار او خُلق بخشش به حساب آمده و از نظر اخلاقی دارای ارزش مثبت است و یا اگر کسی از روی فکر و تأمل به کاری دست زند، آن کار نیز متصف به ارزش اخلاقی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۲۲). به نظر می‌رسد که این کاربرد، زمانی است که صفات نفسانی، فی‌نفسه و بدون انتساب به افراد مورد ارزش‌گذاری قرار می‌گیرند.

ج) علم اخلاق: سومین کاربرد اصطلاحی واژه اخلاق در کلام عالمان، علم اخلاق است و تعاریف متعددی برای آن ذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: براساس کلام ابوعلی مسکویه در بیان غرض خود از تألیف کتاب «تهذیب‌الاخلاق»، علم اخلاق چنین تعریف می‌شود: «دانش خلق‌ها و سجایایی که با آنها جمیع کردار انسان زیبا می‌شود و در عین حال، آسان و سهل از او صادر می‌گردد» (مسکویه، همان: ۸۱). براساس کلام مرحوم نراقی در مقدمه جامع‌السعادات نیز می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «دانش صفات هلاک‌کننده و نجات‌بخش و راه‌های تحصیل یا علاج آنها» (نراقی، همان: ۳۴). این تعریف، نسبت به تعریف قبل جامع‌تر است. زیرا علاوه بر صفات نیک، صفات ناپسند و همچنین راه‌های تحصیل صفات نیک و رهایی از صفات بد را شامل می‌شود.

تعاریفی از علم اخلاق که در دوره‌های متأخر ارائه گردیده است شمول بیش‌تری دارد و علاوه بر صفات نیک و بد، افعال را نیز شامل می‌شود. برای مثال، برخی علم اخلاق را چنین تعریف کرده‌اند: «علم اخلاق، علمی است که صفات نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری متناسب با آنها را معرفی می‌کند و شیوه تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام اعمال پسندیده و دور از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد» (دبلمی، ۱۳۹۱: ۱۶).

نویسندگان غربی در تعریف علم اخلاق، بیش‌تر بر فعل و رفتار اخلاقی تأکید دارند. ژکس می‌گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی بدان‌گونه که باید باشد» (ژکس، ۱۳۵۶: ۹). فولکیه نیز علم اخلاق را چنین تعریف می‌کند: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد» (شریفی، ۱۳۸۳: ۱۰).

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت در تعریف علم اخلاق دو رویکرد وجود دارد: رویکرد فاعلی و رویکرد فعلی. در رویکرد فاعلی، توجه معطوف به تطهیر باطن و تزکیه نفس انسان‌ها است. لذا ملکات و صفات راسخ موضوع اصلی هستند و افعال نیز از این جهت که در رسوخ و ملکه شدن صفات یا زایل شدن آنها تأثیر دارند، مورد توجه قرار می‌گیرند؛ اما در رویکرد فعلی، توجه اصلی معطوف به اعمال و رفتار انسان است و صفات باطنی نیز به جهت تأثیرشان در صدور اعمال از انسان ارزش‌گذاری می‌شوند و راسخ و ملکه بودن صفت، در ارزش‌گذاری ملاک قرار نمی‌گیرد. رویکرد اول بیش‌تر در بین علمای اخلاق اسلامی رواج دارد و رویکرد دوم نیز

بیش تر در بین اندیشمندان غربی رایج است. برخی از اندیشمندان اخلاق اسلامی متأخر نیز تلفیقی از این دو رویکرد را برگزیده‌اند (ر.ک. مطهری، ۱۳۶۸: ۲۲).

۳. حکومت

- **حکومت در لغت:** «حکومت» با «حکم» از یک ریشه بوده و هر دو به یک معنا بازمی‌گردند. حکم و حکومت در اصل، به معنای منع کردن و جلوگیری از فساد است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۳: ۶۷) و برگرفته از حکمه اللجام است؛ یعنی قسمتی از افسار اسب و مانند آن که بر دهان و چانه‌اش احاطه دارد و سوارکار با آن اسب را در اختیار می‌گیرد (جوهری، ۱۳۷۶، ۵: ۱۹۰۲). راغب نیز این واژه را به معنای منع کردن به قصد اصلاح دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۸). برخی دیگر نیز حکم را به معنای قضاوت کردن دانسته‌اند. زبیدی می‌نویسد: «حکم یعنی قضاوت درباره یک چیز به این که چنین است یا چنین نیست، چه این قضاوت را بر کسی الزام کند یا نه» (زبیدی، همان، ۱۶: ۱۶۰).

- **کاربردهای واژه حکم در قرآن و روایات:** واژه «حکم» در قرآن، گاهی به معنای حکمت به کار رفته است؛ مانند «یا یحیی خذ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم: ۱۲)؛ ای یحیی، کتاب خدا را با قوت بگیر و ما در کودکی به او حکمت دادیم. گاهی به معنای داوری به کار رفته است؛ مانند «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (بقره: ۱۱۳)؛ خداوند در روز رستاخیز، میان‌شان (یهود و نصاری) درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کند. گاهی نیز به همان معنای فقهی، یعنی قانون فردی یا اجتماعی به کار رفته است؛ مانند «ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (ممتحنه: ۱۰)؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند و خداوند دانا و حکیم است. حکومت در روایات دارای معنایی جامع است که مسائل سیاسی، قضایی، اقتصادی و فلسفی را در برمی‌گیرد. حضرت علی(ع) در مورد نتایج سیاسی بعثت پیامبر اسلام و قدرت امت اسلامی می‌فرماید: «امروز یاران پیامبر اسلام، حاکمان جهان هستند و در اطراف زمین، صاحبان قدرت هستند و اختیار اموری را به دست گرفته‌اند که در گذشته، دیگران بر آن حاکم بودند و فرمان‌شان در مورد کسانی نافذ است که آن‌ها خود روزی فرمانروا بودند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

- **حکومت در اصطلاح:** تعریف‌های مختلفی برای حکومت ارائه شده است. برخی چنین تعریف کرده‌اند: «حکومت، مجموعه ارگان‌هایی است که به واسطه آنان، حاکم اعمال اقتدار می‌کند. لذا

علاوه بر قشر سیاسی قوه مجریه مانند رئیس کشور، نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران، شامل مجلس و دستگاه‌های دیوانی، اداری و اجرایی نیز می‌شود» (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۰۱). برخی دیگر نیز گفته‌اند: «حکومت ارگانی رسمی است که بر رفتارهای اجتماعی افراد جامعه نظارت دارد و می‌کوشد که به رفتارهای اجتماعی آنان جهت بخشد. اگر مردم، مسالمت‌آمیزانه جهت‌دهی را بپذیرند، مطلوب حاصل است؛ وگرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می‌کند؛ یعنی اگر کسانی از مقررات وضع‌شده - که برای رسیدن به هدف موردنظر حکومت لازم است - تخلف کنند، با کمک دستگاه‌های نظامی و انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات می‌شوند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۷: ۲۹). این تعاریف، هم شامل حکومت‌های مشروع و هم حکومت‌های نامشروع می‌شود.

البته حاکم در اصطلاح فقهی فقط شامل حاکم مشروع است و برای مشروع شدن باید با واسطه و یا بی‌واسطه از طرف خدا انتخاب شده باشد. لذا وی حاکم شرع نامیده شده و در تعریف آن آمده است: «حاکم شرع یا حاکم شرعی به کسی گویند که از جانب خدا برای نظم‌بخشی و ساماندهی امور بندگان و سرپرستی جامعه در قلمرو اختیارات و ولایت تفویضی از سوی خداوند، گمارده شده است» (هاشمی شاهرودی، ۱۳۷۸، ۳: ۱۹۸).

دو) بررسی ماهیت فقه اخلاق

قبل از پرداختن به ماهیت فقه اخلاق حکومتی، ابتدا لازم است ماهیت فقه اخلاق مورد بررسی قرار گیرد.

۱. تعاریف اندیشمندان از فقه اخلاق

تعریف اول: «تلاشی روشمند برای دریافت گزاره اخلاقی از منابع دینی. فقه به معنای فهم عمیق است و تفقه اخلاقی عبارت است از اجتهاد برای کشف اخلاقیات از منابع دین (قرآن، روایات، عقل) به روش فقاہت» (عالم‌زاده نوری، ۱۳۹۲: ۳۳). «فقه‌الاخلاق پژوهشی اخلاقی، نه فقهی است که توسط یک عالم دین و به روش معتبر اجتهادی از منابع دین انجام می‌گیرد... این پژوهش علاوه بر احکام اخلاقی دستوری، از طریق منابع دینی به احکام توصیفی و بیان روابط مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی می‌پردازد و به توصیه‌های اخلاقی منحصر نمی‌ماند» (همو، ۱۳۹۶: ۴۱-۴۲).

تعریف دوم: «حوزه‌ای معرفتی است که متکفل بررسی سؤالات اخلاقی و مشخص کردن نگاه و پاسخ اسلام به این سؤالات است. تفکر اخلاقی در همه گستره‌اش پرسش‌هایی متنوعی را

مطرح کرده که دین نیز به اقتضای ادعای جامعیتش باید به آنها بپردازد و تکلیف خود را با آنها مشخص کند» (غنوی، ۱۳۹۲: ۲۸۲).

تعریف سوم: «مترادف با اخلاق استنباطی و اجتهادی است یا فقه اخلاق عبارت است از این‌که با روش استنباطی در پارادایم اخلاقی در چارچوب علم‌الاخلاق تلاش کنیم معارف اخلاقی را از دل منابع دینی استخراج کنیم. فقه اخلاق یک روش در علم‌الاخلاق و مترادف با اخلاق استنباطی و اجتهادی است» (علیزاده، بی تا).

تعریف چهارم: «فقه‌الاخلاق یعنی تفقه در دین که این تفقه با روش و اصول مشخص در حوزه احکام حاصل شده است؛ ولی درباره اعتقادات و اخلاقیات هنوز راه زیادی پیش‌رو است... فقه‌الاخلاق براساس تثلیث در حوزه معارف دینی است تا به لطف الهی راه رسیدن به فقه حقیقی و تفقه در دین هموار شود» (مظاهری سیف، ۱۳۸۳: ۳۰).

تعریف پنجم: «همان فقه‌الصفات (فضائل و رذایل) از آن حیث که اجتناب و اکتساب به آن تعلق می‌گیرد و در نهایت آنها را مورد بررسی فقهی قرار می‌دهد و حکم و کیفیت آنها را بیان می‌کند» (هدایتی، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

تعریف ششم: «فقه‌الاخلاق یا همان فقه‌التربیه، تبیین پیوند فقه با اخلاق و تربیت و بیان حکم فقهی مسأله تربیتی و ارائه تحلیل اخلاقی تربیتی از احکام فقهی است» (بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۱۹).

- شرح و تحلیل تعاریف: در تعاریف فوق، مراد از واژه «فقه» و «اخلاق» و نحوه ترکیب آنها را می‌توان بدین صورت بیان کرد:

در تعریف اول، مراد از «فقه» فهم روشمند منابع دین بوده و مراد از اخلاق، مسائل و گزاره‌های اخلاقی است. این تعریف، فهم روشمند را فهمی می‌داند که توسط یک عالم دین و به روش معتبر اجتهادی از منابع دین به دست آمده باشد. در تعریف دوم نیز فقه و اخلاق به همین معنا بازمی‌گردد.

در تعریف سوم، مراد از «فقه»، به کار بردن روش استنباط و اجتهاد است و مراد از «اخلاق» هم علم اخلاق است. لذا ترکیب آنها مترادف با اخلاق اجتهادی و استنباطی است که به معنای به کار بردن روش استنباط و اجتهاد در علم اخلاق است.

در تعریف چهارم، مراد از فقه، تفقه در دین به معنای عام است که تاکنون فقط در حوزه احکام حاصل شده است و مراد از «اخلاق» حوزه اخلاقیات یا همان مسائل اخلاقی است که باید درباره آن، تفقه انجام گیرد تا «تفقه در دین» در تمام حوزه‌ها تحقق یابد.

در تعریف پنجم، مراد از فقه، فهم احکام شرعی فرعی یعنی همان معنای اصطلاحی فقه است و مراد از اخلاق، صفات نفسانی است و احکام آن‌ها از حیث اکتساب و اجتناب مورد بررسی قرار می‌گیرد. زیرا اکتساب و اجتناب، رفتارهایی هستند که می‌توانند موضوع برای احکام تکلیفی باشند. براساس این مبنا، فقه اخلاق شاخه‌ای از فقه اصطلاحی است و قائلین به این تعریف می‌خواهند فقه اصطلاحی را گسترش داده و در حوزه صفات اخلاقی وارد شوند.

در تعریف ششم، «فقه» به معنای فقه اصطلاحی بوده و مراد از اخلاق، علم اخلاق و تربیت است. براساس این تعریف، در فقه اخلاق ارتباط و تعامل فقه با اخلاق و تربیت نشان داده می‌شود. یعنی حکم فقهی موضوعات اخلاقی تعیین می‌گردد و همچنین گزاره‌های فقهی با نگاه اخلاقی و تربیتی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند.

در مجموع می‌توان تعاریف را از نظر واژه «فقه»، به دو دسته تقسیم کرد؛ برخی برای فقه، معنایی جامع‌تر از فقه اصطلاحی را در نظر می‌گیرند و آن را فهمی روشمند و اجتهادی در حوزه دین می‌دانند (چهار تعریف نخست) و برخی فقه را در همان معنای اصطلاحی به کار می‌برند (دو تعریف اخیر).

همچنین تعاریف از نظر واژه «اخلاق» به سه دسته تقسیم می‌شوند: برخی مراد از اخلاق را تمام مسائل اخلاقی می‌دانند که دین متکفل پاسخ به آن‌ها است (تعریف اول، دوم و چهارم)، برخی اخلاق را به معنای صفات نفسانی می‌گیرند (تعریف پنجم) و برخی هم مراد از اخلاق را علم اخلاق می‌دانند (تعریف سوم و ششم).

۲. تعریف مختار از فقه اخلاق: در این پژوهش، مختار ما در معنای «فقه»، مختار دسته اول یعنی فهم روشمند و اجتهادی مسائل دین از منابع معتبر است و مختار ما در معنای «اخلاق» مختار دسته سوم یعنی تمام مسائل اخلاقی است که دین متکفل پاسخ به آن‌ها است. در نتیجه تعریف ما از فقه اخلاق چنین خواهد بود: «فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی از منابع معتبر دینی».

در تعیین مسائل اخلاقی، دو رویکرد را می‌توان اختیار کرد: رویکرد فعلی که اعمال و رفتار انسان‌ها را ارزش‌گذاری می‌کند و رویکرد فاعلی که تزکیه و تطهیر باطن انسان را غایت خود می‌داند. اگر در تعیین مسائل اخلاقی رویکرد فعلی را برگزینیم، فقه اخلاق، استنباط اعمال و رفتارهای خوب و بد براساس منابع معتبر شرع خواهد بود. البته با توجه به این‌که فقه احکام (فقه مصطلح) به بررسی این مسائل می‌پردازد، تدوین علمی به نام «فقه اخلاق» برای این منظور لازم به نظر نمی‌رسد.

اما اگر در تعیین مسائل اخلاقی، رویکرد فاعلی را اختیار نماییم و تطهیر باطن و تزکیه نفس را غایت خود قرار دهیم، هر مسأله‌ای که به این غایت کمک می‌کند، اخلاقی است و دایره مسائل اخلاقی، شامل صفات نفسانی خوب و بد و افعال صادر از آن‌ها و نحوه تأثیرگذاری هر کدام بر نفس خواهد بود. لذا بحث از اعمال و رفتار نیز از جهت تأثیر مثبت یا منفی آن‌ها در نفس انسان، در مباحث فقه اخلاق داخل می‌شود. تمایز فقه اخلاق از فقه احکام هم بدین صورت است که غایت فقه احکام، انجام وظیفه عملی و تحصیل حجت در برابر خداوند در روز قیامت است؛ اما غایت فقه اخلاق، تزکیه و تطهیر نفس انسان و زدودن هر چیزی است که اثر نامطلوب در نفس می‌گذارد. همچنین در فقه‌الاحکام، درباره افعال مکلفین پنج حکم شرعی (وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت) وجود دارد؛ ولی در فقه اخلاق، افعال از جهت تأثیر مثبت یا منفی در نفس انسان، به دو دسته مطلوب و نامطلوب یا پسندیده و ناپسند تقسیم می‌شوند. بر همین اساس، در فقه اخلاق، اصولی حاکم است که ممکن است در فقه‌الاحکام حاکم نباشد؛ مانند اصل احتیاط. چرا که براساس روایات، برای تطهیر و تزکیه نفس، لازم است انسان از شبهات فاصله بگیرد، ولو این‌که حجت برای اِعمال بَرائت داشته باشد. بنابراین، فقه اخلاق، مجموعه مسائلی را که به تطهیر و تزکیه نفس مربوط است مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد.

سه) بررسی ماهیت فقه حکومتی

در بررسی ماهیت فقه حکومتی باید مراد از واژه «فقه» و «حکومتی» به خوبی روشن گردد.

۱. تعاریف اندیشمندان از فقه حکومتی

تعریف اول: فقه حکومتی دانش استنباط احکام مربوط به اداره و سرپرستی جامعه از طریق نظام‌ها و نرم‌افزارهای اجتماعی از منابع دینی است. این دانش زمینه‌ها و قواعد جریان یافتن اصول و ارزش‌های دینی در حوزه مدیریت کلان اجتماعی را فراهم می‌سازد. همان‌گونه که فقه فردی متکفل بیان احکام و تکلیف افراد است

و رسالت دینی شدن افعال و رفتار آحاد مکلفان را برعهده دارد، فقه حکومتی نیز متکفل استنباط احکام، ساختارها و مناسبات حکومتی و اجتماعی است (میرباقری، ۱۳۹۵: ۶۴).

تعریف دوم: فقه حکومتی، فقهی است که مبنای شکل‌گیری دولت و نهادهای دولتی و نیز مبنای تصمیمات دولت و تعیین‌کننده شکل، محتوا و جهت‌گیری مقررات و قوانین آن است که شامل نظام‌های مختلف مانند نظام اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... می‌باشد (اراکي، ۱۳۹۶).

تعریف سوم: فقه حکومتی وصفی فراگیر و محیط برای تمامی بخش‌های فقه (عبادی، اجتماعی، فردی و...) است که بر برداشت و تلقی خاص از دین و شریعت استوار است و با نشانه‌هایی از این قبیل شناخته می‌شود: ۱. حکومت می‌تواند بدون مشقت آن را در هر عصر و زمان به اجرا درآورد. ۲. مصالح تمامی افراد جامعه در آن منظور شده است. ۳. تخصیص و استثناء در احکام و قوانین اندک است. ۴. با تحولات زندگی انطباق و هماهنگی دارد. ۵. توسل به احکام ثانوی یگانه راه انطباق با تحولات زندگی در آن نیست و اجرای آن به تحقق عدالت اجتماعی که از هدف‌های عالی دین است، می‌انجامد (مهریزی، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

تعریف چهارم: فقه حکومتی دانش احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی در چارچوب یک سازمان متشکل مبتنی بر قدرت حاکم در یک دولت - کشور است (صرامی، ۱۳۹۰: ۱۰).

تعریف پنجم: فقه حکومتی، نگرشی کل‌نگر و ناظر به تمام ابواب فقه است. از این رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی بحث می‌شود، تمام ابواب و مسائل فقه خواهد بود (مشکانی سبزواری، ۱۳۸۹: ۲۳).

تعریف ششم: فقه حکومتی، فقهی است که (علاوه بر رویکرد حکومتی در استنباط حکم) ناظر بر ساحت اجرا نیز باشد... فقیه در این عرصه اساساً باید دو استنباط داشته باشد: در استنباط اول فقیه با همان نگاه اجتماعی و حکومتی، احکام این فقه را استنباط می‌کند. در استنباط دوم - که امروز برای ما نامأنوس است - فقیه به اجرای این حکم استنباط شده نظر می‌کند و در مواقع تراحم بین دو حکم فقهی حکومتی، حکم می‌دهد که کدام یک ارجح است و باید آن را اجرا کرد (علیدوست، ۱۳۹۵: ۲۸).

- **شرح و تحلیل تعاریف:** در تمامی تعاریف فوق، واژه «فقه» در معنای اصطلاحی خود یعنی استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی به کار رفته است؛ اما این تعاریف از نظر واژه «حکومتی» به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، قید حکومتی را ناظر به مسائل فقه می‌دانند؛ با این بیان که

بخشی از مسائل فقه، مربوط به تکالیف افراد بوده و در فقه فردی جای می‌گیرد و بخش دیگر مربوط به حکومت و اداره جامعه است که در فقه حکومتی داخل می‌شود (تعریف اول و دوم). دسته دوم قید حکومتی را رویکرد و نگرشی حاکم بر تمام مسائل فقه می‌دانند. بدین معنا که فقیه، خود را در جایگاه حاکمیت قرار داده و با این نگاه، به استنباط احکام می‌پردازد (تعاریف سوم، چهارم و پنجم). دسته سوم، امور اجرایی را به امور استنباطی اضافه کرده و فقه حکومتی را به موارد اجرای احکام و تشخیص اهم در موارد تراحم توسعه می‌دهند (تعریف ششم).

۲. تعریف مختار از فقه حکومتی: واژه فقه در ترکیب «فقه حکومتی» می‌تواند در دو معنا به کار رود: معنای اصطلاحی (استنباط احکام شرعی از ادله تفصیلی) و معنای شرعی (فهم مسائل دین).

اگر قید «حکومتی» با معنای اول فقه بیاید، قیدی برای استنباط احکام شرعی است و اگر با معنای دوم فقه بیاید قیدی برای فهم مسائل دین است. لذا فقه حکومتی، یک رویکرد و نگاهی خاص به مسائل مختلف فقه اصطلاحی یا مسائل دین به‌طور عام است.

در توضیح رویکرد حکومتی به مسائل فقه به معنای اول می‌توان گفت استنباط مسائل فقه با رویکرد حکومتی زمانی تحقق می‌یابد که حضور حاکم شرع بر مسند قدرت را در جامعه مفروض بگیریم. چنین رویکردی در احکام اولیه مربوط به وظایف هر فرد نسبت به خودش کارایی نخواهد داشت و ثمره چنین نگاهی، پرداختن به احکام اولیه‌ای است که با عنوان حاکم و حاکمیت ارتباط دارد. لذا از بین مسائل احکام اولیه، تنها مسائلی در فقه حکومتی داخل می‌شوند که به حقوق، اختیارات و وظایف حاکم و کارگزاران حکومتی درباره خود (به عنوان حاکم و کارگزار) و جامعه و همچنین حقوق و وظایف افراد جامعه نسبت به حاکم و دستگاه حاکمیت مربوط باشند. به‌عنوان مثال؛ یکی از وظایف حاکم، تشخیص حکم اهم در موارد تراحم احکام اولیه است. لذا شرایط و ضوابط تشخیص اهم در تراحم، از مسائل فقه حکومتی است.

اما مسائل مربوط به وظیفه افراد جامعه در رابطه با خود (به عنوان یک مسلمان)، در فقه حکومتی داخل نمی‌شود. زیرا رویکرد حکومتی، تغییری در وظایف افراد نسبت به خود در محدوده احکام اولیه ایجاد نمی‌کند. البته در محدوده حکم حکومتی می‌تواند در وظیفه افراد تحول ایجاد کند. لذا مسائل مربوط به حکم حکومتی، به‌طور کامل داخل در فقه حکومتی خواهد بود؛ چه مسائلی که

به حاکم مربوط می‌شود (از قبیل حدود اختیارات او در صدور حکم حکومتی، شرایط و ضوابط صدور حکم و...) و چه مسائلی از حکم حکومتی که به افراد جامعه مربوط می‌شود و وظیفه آن‌ها را در برابر آن تعیین می‌کند (مانند وجوب اطاعت از آن، حکم تخلف از آن و...).

البته باید دانست که فقه حکومتی، هرچند ناظر به اجرای احکام شرعی است، ولی در جزئیات اجرایی وارد نمی‌شود؛ بلکه فقط قواعد کلی آن را از منابع معتبر فقهی استنباط می‌کند و تطبیق آن‌ها بر شرایط موجود را وظیفه حاکم شرع و افراد جامعه اسلامی می‌داند.

بنابراین، اگر واژه «حکومتی» را قیدی برای فقه اصطلاحی بگیریم، مسائلی را شامل می‌شود که عنوان «حاکم» در آن نقش دارد.

اما اگر واژه «حکومتی» را قیدی برای فقه به معنای عام (فهم مسائل دین) بگیریم، «فقه حکومتی» نگرش و رویکردی حکومتی به تمام مسائل دین است؛ چه در حوزه اعتقادات، چه در حوزه اخلاق و چه در حوزه احکام. با این بیان که تمام مسائل دینی، از منظر حاکم جامعه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و هر آنچه را که به نوعی با عنوان «حاکم» و «حاکمیت» ارتباط دارد، شامل می‌شود.

چهار) تبیین ماهیت فقه الاخلاق حکومتی

در تعریف فقه اخلاق گفته شد که فقه در این ترکیب، تمام معارف دین را شامل می‌شود. لذا «فقه اخلاق»، فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی از منابع دین است. مسائل اخلاقی هم شامل مسائلی است که با تطهیر درون و تزکیه نفس انسان ارتباط دارد. اکنون باید بررسی کنیم که فقه اخلاق حکومتی چیست؟

«فقه اخلاق حکومتی» براساس معنای عام فقه، رویکردی حکومتی به فهم روشمند مسائل اخلاقی از منابع دینی است. براساس این رویکرد، فقه اخلاق حکومتی به مسائل اخلاقی که عنوان «حاکم» و «حاکمیت» در آن‌ها نقش دارد، می‌پردازد؛ اعم از وظایف اخلاقی حاکم درباره خود (به عنوان حاکم و نه به عنوان یک مسلمان) در محدوده اخلاق فردی و وظایف اخلاقی حاکم نسبت به جامعه در محدوده اخلاق اجتماعی و وظایف اخلاقی افراد جامعه نسبت به حاکم. غایت فقه اخلاق حکومتی نیز کمال نفس و تزکیه باطن تمام افراد جامعه با انجام وظایف اخلاقی خود در ارتباط با عنوان «حاکم» است.

تمایز فقه حکومتی (به معنای رایج فقه) با فقه اخلاق حکومتی هم در این است که غایت فقه حکومتی رایج از تعیین وظایف افراد در ارتباط با عنوان «حاکم»، تحصیل حجت و مؤمن از عذاب الهی است؛ اما غایت فقه اخلاق حکومتی از تعیین وظیفه افراد، تطهیر باطن و تزکیه نفس و کمال انسان‌ها است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. فقه در لغت به معنای فهم است و در قرآن و روایات، فهم مسائل دین در تمام عرصه‌ها را شامل می‌شود و در اصطلاح، علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلی است.

۲. اخلاق در لغت، طبع، سنجیه و عادت است؛ اعم از سجایا و عادات پسندیده و ناپسند. اخلاق در روایات، هم در صفات راسخ نفسانی و هم در افعال نیک و بد به کار رفته است. اخلاق در اصطلاح سه کاربرد دارد: صفات نفسانی راسخ؛ صفات نفسانی و علم اخلاق. علم اخلاق در دیدگاه اندیشمندان اخلاقی با دو رویکرد تعریف شده است: رویکرد فعلی که به ارزش‌گذاری افعال و رفتار انسان‌ها می‌پردازد و رویکرد فاعلی که بر تزکیه نفس و تطهیر باطن انسان‌ها تأکید دارد.

۳. فقه اخلاق، فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی از منابع معتبر دینی است و دایره مسائل اخلاقی، شامل صفات نفسانی خوب و بد و افعال صادر از آن‌ها و نحوه تأثیرگذاری هر کدام بر نفس انسان است.

۴. فقه حکومتی، رویکرد و نگرشی به مسائل فقه بر مبنای وجود حاکم شرع در جامعه است. اگر فقه را به معنای اصطلاحی بگیریم، مسائلی را شامل می‌شود که عنوان «حاکم» در آن‌ها نقش دارد. اگر هم فقه را به معنای عام یعنی فهم مسائل دین بدانیم تمام مسائل دینی مرتبط با عنوان «حاکم» را شامل می‌شود.

۵. فقه اخلاق حکومتی، فهم روشمند و اجتهادی مسائل اخلاقی مرتبط با «حاکم» از منابع معتبر دینی است و شامل وظایف اخلاقی حاکم و کارگزاران حکومتی درباره خود (به عنوان حاکم و کارگزار) و جامعه و همچنین وظایف اخلاقی افراد جامعه نسبت به حاکم و دستگاه حاکمیت است و غایت آن‌هم تطهیر باطن و تزکیه نفس با انجام وظایف اخلاقی مرتبط با عنوان «حاکم» است.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، بيروت، دارصادر.
- ابن شعبه حرانی، (۱۴۰۴)، تحف العقول، النص، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- اراکي، محسن، (۱۳۹۶)، سایت پایگاه تخصصی فقه حکومتی وسائل، ۱۳۹۶/۵/۲۴: Ys: ۰۰۰۱/vasael.ir.
- ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱)، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بهشتی، محمد، (۱۳۹۰)، مقاله فقه اخلاقی تربیتی فیض کاشانی، فصلنامه تربیت اسلامی، ش ۱۲.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶)، الصحاح، مصحح: عطار، احمد عبد الغفور، بیروت، دارالعلم للملایین.
- دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی، (۱۳۹۱)، اخلاق اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم.
- ژکس، (۱۳۵۶)، فلسفه اخلاق حکمت عملی، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، سیمرخ.
- شریفی، سید عبدالهادی، (۱۳۸۳)، الاخلاق النظریه، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- شیخ بهایی، (۱۹۹۵)، الاربعون حدیثاً، بیروت، انتشارات دارالتقلین.
- شیخ صدوق، (۱۳۶۲)، الخصال، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- صرامی، سیف‌الله، (۱۳۹۰)، درآمدی بر فقه حکومتی (تعریف و مبانی)، نشریه فقه، شماره ۴.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۰۲)، المیزان فی تفسیر القرآن، لبنان - بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، مرتضوی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، (۱۴۱۷)، عده الاصول، محقق: محمدرضا انصاری قمی، قم، محمدتقی علاقندیان.
- طوسی، نصیرالدین، (۱۳۵۶)، اخلاق ناصری، تصحیح: مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- عالمزاده نوری، محمد، (۱۳۹۲)، استنباط حکم اخلاقی از سیره و عمل معصوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- _____، (۱۳۹۶)، استنباط حکم اخلاقی از متون دینی و ادله لفظی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۰۰)، الفروق فی اللغة، بیروت، دارالافاق الجدیده.
- علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۵)، فقه حکومتی، موضوع‌سازی، نظام‌شناسی و راهبردهای نهادینه‌سازی آن، فصلنامه گفتمان فقه حکومتی، شماره اول.
- علیزاده، مهدی، (بی‌تا)، گفت‌وگو با خبرگزاری رسا؛ خانه اخلاق‌پژوهان جوان، نویسنده میثم غلامی، (RasaNews.ir).
- غنوی، امیر، (۱۳۹۲)، درآمدی بر فقه اخلاق، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹)، العین، قم، نشر هجرت.
- فیض کاشانی، محسن، (۲۰۱۵)، الحقائق فی محاسن الاخلاق، تهران، دارالکتاب اسلامی.
- قاضی، سید ابوالفضل، (۱۳۸۳)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، نشر میزان.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، الکافی، تهران، اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت، دار الاحیاء تراث العربی.
- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴)، تاج العروس، چاپ اول، بیروت، دارالفکر.
- مسکویه، ابوعلی، (۱۴۲۶)، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم، سلیمانزاده.
- مشکانی سبزواری، عباسعلی، (۱۳۸۹)، مقدمه‌ای بر فقه اجتماعی شیعه، مجله کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۶۵.
- مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۴)، فلسفه اخلاق، قم، مؤسسه امام خمینی.
- _____، (۱۳۹۷)، حکیمانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه، تحقیق: قاسم شبان‌نیا، چاپ چهارم، قم، مؤسسه امام خمینی (ره).
- مصطفوی، (۱۳۶۸)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸)، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا.
- مظاهری سیف، حمیدرضا، (۱۳۸۳)، جای خالی فقه الاخلاق: نشریه کتاب نقد، شماره ۳۳.
- مهریزی، مهدی، (۱۳۷۶)، فقه حکومتی، منبع: نقد و نظر، شماره ۴.
- میرباقری، سید محمدمهدی، و یحیی عبداللهی و حسن نوروزی، (۱۳۹۵)، فقه حکومتی از منظر شهید صدر، فصلنامه راهبرد فرهنگ، شماره ۳۶.
- نراقی، محمدمهدی، (بی‌تا)، جامع السعادات، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، (۱۳۸۷)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)، قم، انتشارات مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی.
- هدایتی، محمد، (۱۳۹۲)، مناسبات اخلاق و فقه در گفت‌وگوی اندیشوران: گفت‌وگو با آیه‌الله علیرضا اعرافی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب.